گران‌ترین انتقام عاشقانه

بازخوانی پرونده

علی چاهه / هرکسی به یک دلیل دزدی می‌کند. یکی برای رسیدن به پول و نجات از بدبختی، یکی برای تفریح، یکی برای اسم در کردن و یکی نیز برای عشقش دزدی می‌کند مثل جوانی که بعد از سال‌ها توبه خود را شکست. حداقل در چندسال اخیر، دزدی از طلافروشی‌ها عملاً به امری غیر ممکن تبدیل شده بود و ۹۹ درصد از آنهایی که دست به چنین دزدی‌هایی می‌زدند در همان صحنه جرم دستگیر می‌شدند تا اینکه، مردی ثابت کرد که می‌تواند نه از طلا فروشی بلکه از جواهر فروشی که تدابیر امنیتی بیشتری برای آن در نظر می‌گیرند آن هم در قلب یکی از معروف‌ترین و قدیمی‌ترین پاساژهای شمال تهران، بدون اینکه حتی گیر کند دست به سرقت بزند.

دزدی برنامه‌ریزی شده‌ای که نه تنها به خاطر شگرد خاص آن بلکه به دلیل دزدیده شدن تنها یک گردنبند و یک دستبند جواهر، چند روزی صفحات حوادث را به خود مشغول کرده بود. حالا دستگیر شدن سارق دوباره همه توجهات را به خود جلب کرده، چراکه هنوز راز پنهان این سرقت مشخص نشده است.

جلسه نخست بازجویی از متهم آغاز می‌شود و جز شهادت یک مرد دال بر سرقت این دزد باهوش، مدرک دیگری مبنی بر سارق بودن او وجود ندارد. پس وقتی از او پرسیده می‌شود که چطور دست به این سرقت زده‌ای و چرا تنها یک گردنبند با خود برده‌ای، ایلیا می‌گوید: من نمی‌دانم این سرقتی که شما از آن حرف می‌زنید دقیقاً داستانش چی بوده یا کی انجام داده است. اما این را می‌دانم که دقیقاً روزی که شما دارید به آن اشاره می‌کنید، من به دلیل مریضی بیمارستان رفته بودم و نه تنها مدارک پزشکی‌ام موجود است بلکه احتمالاً عکس ثبت شده ورود من به پارکینگ هم شاید هنوز از بین نرفته باشد.

افسر پرونده در پلیس آگاهی عصبانی شده و فریاد می‌زند: «ببین، من حوصله داستان‌سرایی‌های تو را ندارم. پس خزعبل تحویل من نده و بشین مثل بچه آدم از اول تا آخرش را برایم تعریف کن. شاید دلم برات سوخت و یه کاری کردم تا حداقل حبس ابد نگیری. پس ننه من غریبم بازی هایت را کنار بذار، جزء به‌جزء بنویس.»

اما ایلیا گویا قرار نیست زیر بار قبول این جرم برود و دائم دست داشتن در این دزدی برنامه‌ریزی شده را کتمان و به افسر پرونده می‌گوید: «داداش، شاید من از قبل سابقه دزدی داشته باشم اما به پیر به پیغمبر من این کار را نکرده‌ام. پس برید از کسی که این دزدی را گردن من انداخته بپرسید برچه اساسی مرا عامل این اتفاق می‌داند.»

تحقیقات پلیسی بعد از اظهارات ایلیا شروع شده و نتیجه با صحبت‌های او همخوانی پیدا می‌کند بنابراین این احتمال در نظر گرفته می‌شود که شوهر نرگس، معشوقه سابق ایلیا در این سرقت دست داشته و با این کار قصد زندان انداختن ایلیا را داشته است. چراکه ۱۳۰ میلیون تومان نیز به حساب شوهر نرگس واریز شده که او از مبدا آن خبر ندارد و احتمالاً این پول را با فروش دستبند به دست آورده است.

بازجویی از نرگس و شوهرش شروع می‌شود و هردوی آنها ایلیا را در این سرقت دخیل می‌دانند. حتی نرگس تعریف می‌کند: «۶ ماه قبل بود که همسر فعلی‌ام از طریق خانواده برای خواستگاری اقدام کرده بود از طرفی من هم با ایلیا رابطه‌ای چند ساله داشتم. رابطه‌ای که هرروز آن پر از عشق بود و دوست داشتن، ولی ما دوتا آینده‌ای کنار یکدیگر نداشتیم. پس باید رابطه‌ام را با او تمام می‌کردم. ایلیا همسایه قدیمی ما بود و پدر و برادرانم با اینکه می‌دانستند که سالهاست از دزدی توبه کرده و کار و کاسبی خودش را دارد، باز حاضر نمی‌شدند تا من با ایلیا ازدواج کنم. آخرین قرار بیرون رفتن را هماهنگ کردم، باهم به بازار تجریش رفتیم که از گردنبند الماس دزدیده شده خوشم آمد. او پیشنهاد داد، حالا که نمی‌توانم آن را برای تو بخرم پس حداقل بیا از نزدیک آن را ببینیم. به اسم خریدار، وارد مغازه شدیم که قیمت ۴۶۰ میلیونی آن چشم‌های مرا چهارتا کرد اما ایلیا دائم می‌گفت که باز تو ببین اگر خوشت می‌آید برایت بخرم. در نهایت از مغازه با خنده خارج شدیم. هرچه خودخوری کردم تا خبر جدایی را حضوری به او بدهم، دلم راضی نشد پس آخر شب، در پیامی چرایی جدایی‌ام را توضیح دادم و تا متن مرا خواند سریع او را بلاک کردم. از ایلیا خبری نداشتم تا اینکه شب عروسی گردنبند برایم به سالن ارسال شده بود. من سریع فهمیدم و خیلی به هم ریختم. حتی به همسرم نیز وقتی درباره آن پرسید دروغ گفتم تااینکه تصویر گردنبند در فضای مجازی پخش شد و همسرم که عکس گردنبند را دیده بود اول با من دعوا کرد و بعد راهی کلانتری شد تا این سرقت را به پلیس اطلاع دهد. حالا هم دزد اصلی قرار است آزاد شود و همسر بیگناه من زندانی شود.»

افسر پلیس با وجود اسناد علیه همسر نرگس اما در دلش باور داشت که این دزدی توسط خود ایلیا انجام شده است بنابراین به عنوان آخرین اقدام برای حل این پرونده، جلسه بازجویی با ایلیا را شروع کرده و به او گفت: «بزودی باید تو را آزاد کنیم و مجرم بر اساس مدارک و اسناد، نرگس و شوهرش هستند اما شک ندارم که دزد آن جواهرات خودت بودی و حالا که پرونده قرار است بسته شود ما هم راضی هستیم. بالاخره باری از روی دوشمان کم می‌شود. اما خواستم این را بگویم که شاید آن دوتا زندانی شوند اما بدون شک تو بازنده اول و آخر این قصه بودی. چرا؟ اول اینکه کسی که عاشقش بودی و شاید او هم قبلاً دوستت داشته، علیه تو اعتراف کرد. درست است در محکمه دادگاه در نهایت حرف او خوانده نشد، اما بدون شک برای تو خیلی مهم است که نرگس، تو را انتخاب نکرد.

دوم اینکه تو ثابت کردی که عشق گفتن‌هایت همه دروغ بوده و اگر واقعاً عاشقش بودی، حاضر نمی‌شدی که نرگس زندانی شود.

سوم اینکه بیرون از اینجا بیشتر عذاب وجدان خواهی گرفت چون با دانستن دو مورد بالا، بدون شک کل زندگی‌ات را باختی و تاآخر عمر نرگس از تو متنفر خواهد بود.»

لرز به همه بدن او افتاده و عرق سرد روی پیشانی‌اش می‌نشیند. زیر لب درحالی که چشم هایش بسته هستند، می‌گوید: «همه چیز را می‌گویم اما به شرط اینکه تاآخرش گوش بدی و حرف نزنی که اگر بزنی، بمیرم هم بعدش لب باز نمی‌کنم.»

افسر پرونده قول می‌دهد که حرفی نزند اما لازم است که چشمهایش را نیز باز کند تا صحبت هایشان مشخص باشد اما ایلیا می‌گوید: چشم هایم سنگینی می‌کنند و علاقه‌ای به باز کردنشان ندارم. اصلاً چرا باید آنها را باز کنم وقتی سیاهی همه جا فرا گرفته است.

من حتی در سیاهی متولد شده ام. در همان سیاهی بود که به انتحار رسیدم و حالا دوباره باز همان شرایط تکرار شده است با این تفاوت که دیگر هیچ چیز سرجای خودش نیست. موضوع به همان روزی مربوط می‌شود که بالاخره تصمیم‌اش را گرفت و مرا برای همیشه ترک کرد. وقتی می‌گویم هیچ چیز سرجایش نیست هم دقیقاً به همین خاطر است. چون من حتی زمان را هم از کف داده‌ام و تقویم برای من معنا و مفهوم خود را از دست داده است. سالها نزد روانشناس رفتن، سال‌ها دیدن روانپزشک و روانشناس‌های مختلف و سال‌ها خوردن قرص‌های رنگارنگ، هیچ دردی از دردهای فراموش شده‌ام را کم نکرد.

آن دزدی کار من بود. می‌خواستم از شوهرش انتقام بگیرم که یک شب آمد و همه هستی مرا از من گرفت. من کسی بودم که جز چشم‌های نرگس خورشید دیگری برای روشن شدن زندگی‌ام نداشتم و جز نرگس، پناهگاهی برای دردهایم نداشتم. نرگس همه چیز من بود و من بی‌نرگس هیچ چیز، پس وقتی فهمیدم او با مردی ازدواج کرده، برایم همه زمین جزآنجا که او بود و من نبودم، تبدیل به جهنم شد. من نمی‌خواستم به عشق زندگی‌ام آسیبی بزنم و فقط به دنبال انتقام از دزد عشقم بودم.

ایلیا بعد از اعتراف به این جرم و تکمیل پرونده به دادگاه فرستاده شد و قاضی با عناوین اتهامی مختلف او را به ۱۵ سال حبس مجازات کرد. اما این پایان ماجرای او نبود و در زندان بعد از نوشتن نامه‌ای خطاب به نرگس اقدام به خودکشی کرده و جان‌باخت. در این نامه آمده است: محبوب من شاید وقتی این نامه را می‌خوانی هنوز از دست من عصبانی هستی و نمی‌توانی مرا به خاطر اتفاقاتی که در زندگی ات رخ داد ببخشی اما لازم است که آخرین حرف هایم را برایت بنویسم چراکه حالا نوبت من است. شاید این‌گونه کمی روحم التیام پیدا کند. اما نه، نمی‌توانم، راستش هنوز هم به گذشته فکر می‌کنم. به همان روز شوم که گویا همه این اتفاقات در تداوم آن است. همان روزی که باعث شد تا هرروز قبل از اینکه از جایم بلند شوم به آن فکر می‌کنم. روزی که تلخی بی‌پایان آن هنوز بامن است.

همه جا تاریک بود و گویا دنیا به غیر از من کس دیگری را در خود ندیده بود. در این سیاهی مطلق حضور فرد دیگری را گرچه توان دیدنش را نداشتم. گرچه توان لمس کردنش را نداشتم، گرچه توان بوییدنش را نداشتم، اما او را کنار خود، حس می‌کردم. همیشه وجود داشت و باعث می‌شد تا امید خود را برای آینده‌ای که نمی‌دانستم قرار است چه بشود، از دست ندهم. تا اینکه یک روز او که در آن سیاهی مطلق فرشته‌ام شده بود تصمیم گرفت که دیگر نباشد. بسته، بسته قرص‌های رنگین بلعیده و کار خود را تمام کرد با اینکه او را نمی‌دیدم اما با همه وجود، لحظات پایانی او و نفس‌های آخرش را حس می‌کردم. پس پیش از آنکه کارش تمام شود عزم خود را جزم کرده و دست به کار شدم. چشمهایم هیچ چیزی نمی‌دیدند که بالاخره یک طناب پیدا کردم. طنابی که نمی‌دانستم، سر رشته‌اش به کجا می‌رسد اما کارم را راه می‌انداخت. آن را به دور گردن خویش پیچیدم و پیچیدم و وقتی تنها چند ثانیه تا مرگ برایم باقی مانده بود ناگهان، با معجزه روبه‌رو شدم، نور شدیدی به چشم هایم تابید و برای اولین بار افرادی را دور خودم می‌دیدم که از زنده بودنم، خوشحالی می‌کردند اما از طرفی غمی عجیب، همراه با دلسوزی در چشم هایشان مشخص بود. گویا قرص‌ها اثر کرده و آن کسی که تا آن روز بی‌آنکه ببینمش با من صحبت می‌کرد حالا جسم بی‌جانش روی تخت جا گرفته و باید به سردخانه منتقل شود. پس بی‌آنکه بدانم، ناخودگاه، اشک ریخته و بی‌آنکه معنی و مفهوم یتیم شدن را بدانم، برای یتیم شدن خودم گریه می‌کردم. حالا نیز گریه می‌کنم با این تفاوت که وقتی این را می‌خوانی دیگر زنده نیستم....

> لرز به همه بدن او افتاده و عرق سرد روی پیشانی‌اش می‌نشیند. زیر لب درحالی که چشم هایش بسته هستند، می‌گوید: همه چیز رو می‌گم اما به شرط اینکه تا آخرش گوش بدی و حرف نزنی که اگر بزنی، بمیرم هم بعدش لب باز نمی‌کنم

> همه جا تاریک بود و گویا دنیا به غیر از من کس دیگری را در خود ندیده بود. در این سیاهی مطلق حضور فرد دیگری را گرچه توان دیدنش را نداشتم اما او را کنار خود حس می‌کردم

اتاق درمان

رانندگان متخلف چه ویژگی‌های روانی دارند

پریسا لطفی/ رانندگانی که مرتکب تخلف می‌شوند و قوانین را زیر پا می‌گذارند و در رانندگی رفتارهای نابهنجار نشان می‌دهند از مشکلات روانی رنج می‌برند. روانشناسان می‌گویند به جای درگیر شدن با این افراد و نشان دادن رفتارهای هیجانی و مقابله‌ای باید از آنان فاصله بگیرید. این افراد هنگام رانندگی، قوانین را زیرپا می‌گذارند و احتمال وقوع تصادفات جاده‌ای را افزایش می‌دهند. محققان به این نتیجه رسیده‌اند افرادی که قوانین رانندگی را زیر پا می‌گذارند، از مشکلات روانی و شخصیتی رنج می‌برند که آنها را از افراد دیگر متمایز می‌کند.

ویژگی‌های رانندگان متخلف

تحقیقات نشان می‌دهد برخی ویژگی‌های شخصیتی و رفتاری یک فرد را می‌توان با بررسی سبک رانندگی و میزان تخلفات رانندگی او شناسایی کرد. در یک پژوهش روی رانندگان متخلف و افرادی که رانندگی بهنجاردارند معلوم شد آنان از برخی ویژگی‌های روانی رنج می‌برند که شامل موارد زیر است.

پرخاشگری

یک از ویژگی‌های افراد با تخلفات رانندگی پرتکرار، پرخاشگری و خصومت است. مجرمان تصادفات جاده‌ای، اغلب در مقیاس روان رنجوری نمره بالا کسب می‌کردند که نشان می‌داد آنها از سطوح بالای نفرت، تصمیم‌گیری عجولانه و اضطراب رنج می‌برند.

سوء مصرف الکل

همچنین در این پژوهش مشخص شد، مجرمان تصادفات جاده‌ای به احتمال بیشتری الکل مصرف کرده‌اند، بنابراین می‌توان نتیجه گرفت افراد تکانشی، پرخاشگرتر و روان رنجورتر هستند، آنان ویژگی شخصیت‌های پرخطر را دارا بوده و با احتمال بیشتری هنگام رانندگی الکل مصرف می‌کنند و تمایل دارند قوانین رانندگی را به‌طور جدی نقض کنند.

بزرگسالان مجرم در چرخه خشونت

قرار گرفتن در معرض کودک آزاری و بی‌توجهی والدین، وقوع جرم و خشونت را در بزرگسالی افزایش می‌دهد. روانشناسان در مطالعات خود روی افرادی که در کودکی مورد بدرفتاری قرار گرفته بوده‌اند، متوجه پدیده‌ای به نام چرخه خشونت شدند. چرخه خشونت زمانی اتفاق می‌افتد که قربانیان خشونت دوران کودکی، نسبت به همسر و فرزندان خود در بزرگسالی خشونت نشان داده و فرزندان خود را در معرض بدرفتاری و تجارب منفی قرار می‌دهند، این افراد ناآگاهانه احتمال ارتکاب جرم را در کودکان خود افزایش می‌دهند. شناخت عواملی که ارتباط بین بدرفتاری در کودکی و رفتار مجرمانه بزرگسالی را توضیح می‌دهند، باعث می‌شود با فراهم کردن شرایط مناسب برای تربیت کودکان از وقوع جرم و افزایش آن جلوگیری کرد. محققان در یک مطالعه طولی روی ۴۵۰ کودک با سابقه بدرفتاری والدین، از سن پیش دبستانی تا بزرگسالی به نتایج مهمی دست یافتند. نتایج این تحقیق نشان داد آسیب‌های دوران کودکی مانند بدرفتاری فیزیکی و روانی، با افزایش رفتارهای خشن در دوران کودکی و نوجوانی و ایجاد روابط ناسالم و ارتکاب جرم در بزرگسالی همراه است. مجرمان زن و مرد آسیب‌های دوران کودکی به شیوه‌ای متفاوت روان زنان و مردان را دستخوش تغییرات منفی قرار می‌دهد. آزار جسمی و عاطفی، در دختران احتمال مشکلاتی مانند افسردگی و گوشه‌گیری و اضطراب را در میانسالی افزایش می‌دهد که به نوبه خود پیش‌بینی کننده ارتکاب به جرم است؛ در مقابل، مردانی که در دوران کودکی در معرض بدرفتاری قرار گرفته‌اند، مشکلات رفتاری مانند پرخاشگری و خصومت نشان می‌دهند که متعاقباً منجر به رفتار مجرمانه در بزرگسالان می‌شود.